



نمودهای تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی و نقاشی معاصر ایران با رویکرد نظریه روانکاوی اریک فروم

علی خوشه‌چین^۱ ID، کورس کریم‌پسندی^۲ ID، نعیمه کیالاشکی^۳ ID، وجیهه ترکمانی^۴ ID

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، ali.khooshechin@iauc.ac.ir
^۲ (نویسنده مسئول) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، karimpasandi@iauc.ac.ir
^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، naemekialashaki@iau.ac.ir
^۴ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران، v.torkamani@iaue.ac.ir

چکیده

بررسی شخصیت و نمودهای تعالی و تباهی بر پایه روانشناسی، یکی از حوزه‌های بینارشته‌ای است. در همین راستا، آثار ادبی و هنری که ریشه در واقعیت‌های اجتماعی جوامع بشری دارند و بیانگر برخی از مسائل فرهنگی، اجتماعی و هنجارهای درون اجتماع و افراد می‌باشند، بسیار مورد توجه واقع شده است. در این پژوهش که به شیوه تحلیلی و توصیفی نوشته شده است، نمودها و نشانه‌های تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی و نقاشی معاصر ایران بررسی شده است و با رویکرد نظریه «روانکاوی شخصیت» اریک فروم مورد تحلیل قرار گرفته است. اریک فروم یکی از نظریه‌پردازان بزرگی است که اندیشه‌ها و تئوری‌های او در زمینه روانکاوی و خاصه مقوله شخصیت، بسیار حائز اهمیت است. نتایج به دست آمده از این پژوهش که با بررسی دقیق مجموع اشعار نصرت رحمانی انجام شده است، بیانگر آن است که نصرت به نشانه‌های تباهی بیشتر از نشانه‌های تعالی در اشعار خود توجه کرده است. او به مرگ، بیگانگی و کناره‌گیری از جامعه، یأس و ناامیدی، ویرانگری و خشونت، خودآزاری بسیار توجه دارد و به مقولاتی از جمله عشق، وجدان، روابط همزیستی و هویت که از نشانه‌های تعالی شخصیت در نظریه فروم هستند، توجه چندانی نشان نداده است. در نقاشی معاصر ایران به صورت توأمان دو مقوله تعالی و تباهی توجه شده است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی نمودهای تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی با رویکرد نظریه روانکاوی فروم.

۲. بررسی نمودهای تعالی و تباهی در نقاشی معاصر ایران با رویکرد نظریه روانکاوی فروم.

سؤالات پژوهش:

۱. نمودهای تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی با توجه به رویکرد نظریه روانکاوی فروم چگونه است؟

۲. نمودهای تعالی و تباهی در نقاشی معاصر ایران با توجه به رویکرد نظریه روانکاوی فروم چگونه است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۳

دوره ۲۱

صفحه ۲۰۰ الی ۲۱۶

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۵

تاریخ داوری: ۱۴۰۱/۰۸/۰۸

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۰۱

کلمات کلیدی

اریک فروم،

تعالی،

تباهی،

نصرت رحمانی،

نقاشی معاصر ایران.

ارجاع به این مقاله

خوشه چین، علی، کریم پسندی، کورس، کیا لاشکی، نعیمه، & ترکمانی، وجیهه. (۱۴۰۳). نمودهای تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی و نقاشی معاصر ایران با رویکرد نظریه روانکاوی اریک فروم. مطالعات هنر اسلامی، ۲۱(۵۳)، ۲۰۰-۲۱۶.



* [dori.net/dor/20.1001.1.***** ***/](https://doi.org/10.22034/IAS.2023.376338.2120)



dx.doi.org/10.22034/IAS.2023.376338.2120

مقدمه

یکی از شیوه‌های نقد آثار ادبی، بررسی آن‌ها از منظر نظریات ادبی است. در این اثنا، اگر بحث موردنظر از دیدگاه روانشناسی باشد، باید بسیاری از نمادهای فردی و اجتماعی دقیق موردتوجه قرار گیرد. بر این اساس، با بررسی اشعار شاعران در حیطه یک نظریه خاص روانشناسی می‌توان به میزان تأثیرات مثبت یا منفی که شاعر به جامعه خویش وارد کرده است، آگاهی یافت. «نقد روانشناسانه با طرح مطالبی در باب ناخودآگاه شخصی و جمعی در آثار ادبی به نقد ادبی، عمق و نوعی جنبه پیش‌گویانه و رازآمیز بخشیده است» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۰۱). در بررسی آثار ادبی براساس نظریات روانشناسی می‌توان به‌طور دقیق تأثیرات اجتماعی و حتی برخی مشکلات روانی فرد را مورد مطالعه قرارداد. چنانکه بعضی از ناقدان در «نقد ادبی بر مبانی روانشناسی اتکا کرده و می‌کوشند جریان باطنی و احوال درونی شاعر را بیان کنند و از این راه تأثیری که محیط و جامعه و سن در تکوین این جریان‌ها دارد مطالعه کنند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۸۰). شایان‌ذکر است که اریک فروم از جمله روانشناسانی است که بر نمادهای اجتماعی در ادبیات توجه کرده است. از این‌رو، نظریه‌های متعدد این روانشناس برجسته مورد استقبال محققان ادبی در بررسی آثار و اشعار نویسندگان و شاعران متعدد قرار گرفته است. نقاشی معاصر ایران نیز به تبع شرایط اجتماعی و فردی از دیدگاه روانشناسی قابل بررسی است.

نصرت رحمانی از جمله شاعرانی هست که در عرصه شعر معاصر در زمینه تعدد شخصیت‌ها و بافت شعری خاص، خوش درخشیده است. «نصرت تخیلی بسیار قوی داشت احساسات و عواطف شاعرانه خود را با صداقت و صمیمیت خاصی در شعر ترسیم می‌کرد. او با خودش، با احساسات و با شعرش صمیمی بود. در شعر نصرت رنگ ریا و فریب وجود نداشت. او شاعری آزاده، خوش‌فکر و مردم‌دوست بود» (حاج سید جوادی، ۱۳۸۲: ۴۳۵). او در شعرش به افراد طبقات پایین و محروم جامعه توجه دارد. فضای درونی، شخصی و اجتماعی نصرت در بیشتر مواقع ملتهب است. اندیشه و جهان‌بینی این شاعر به‌واسطه این التهاب درونی بسیار متفاوت با دیگران بوده است. رحمانی «شاعری است که گاه بیشتر مسائل ساده روزانه را به شعر درمی‌آورد. شعرش غمگین، ساده و صمیمانه است. صدای او پژواک شکست‌ها و رنج‌های مردمی است که باور و اصالت خویش رنج می‌برند و این رنج را سوگواری» (دستغیب، ۱۳۴۶: ۲۳). نویسندگان این مقاله می‌کوشند تا با کمک نظریه رشد و تباهی اریک فروم نموده‌های اجتماعی و روانی اشعار نصرت رحمانی را مورد بررسی بیشتر قرار دهند.

تحلیل و بررسی نقادانه و لزوم پرداختن به نقد و تحلیل بینارشته‌ای در شعر معاصر اهمیت ویژه‌ای دارد تا به‌واسطه این تحلیل‌ها زوایا و ظرفیت‌ها و خلاقیت‌های شاعران معاصر و صاحب سبک، بیشتر معرفی شود. بر این اساس و با توجه به اینکه تاکنون اشعار نصرت رحمانی از نظر وجود مفاهیمی چون تعالی و تباهی با رویکرد نظریه اریک فروم مورد بررسی قرار نگرفته است، این پژوهش می‌تواند دارای نکات تازه‌ای برای مخاطبان باشد؛ بنابراین هدف این پژوهش، بررسی برخی مفاهیم روانکاوانه اشعار نصرت رحمانی است تا زیبایی‌های ساختاری آن بیشتر آشکار شود.

شیوه پژوهش در این کار تحقیقی براساس نقد و تحلیل یافته‌های مفاهیم تعالی و تباهی در اشعار نصرت رحمانی با توجه و رویکرد به نظریه روانکاوی اریک فروم است. بر این اساس، بررسی‌های جامعی در اندیشه‌های رحمانی انجام شده است تا ساختار درستی ارائه شود؛ بنابراین روش به کار گرفته در این پژوهش، متن‌محور است.

در مورد تعالی و تباهی در نقاشی معاصر براساس نظریه اریک فروم تاکنون پژوهش مستقلی به رشته تحریر در نیامده است. در مورد اشعار و اندیشه‌های نصرت رحمانی کتاب‌ها و مقالات و پژوهش‌های بسیاری انجام شده است و اشعار او از زوایای متفاوتی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است، اما درباره نمودها و نشانه‌های تعالی و تباهی در شعر او با رویکرد نظریه اریک فروم کار جامع و مستقلی انجام نشده است. باین حال، مقالاتی منطبق با نظریات فروم در سال‌های اخیر به چاپ رسیده است که مواردی را ذکر می‌کنم. مقاله «عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم» از نظری و کمالی (۱۳۹۴) که در آن انگیزه‌های عشق‌ورزی و ماهیت آن بررسی شده است. مقاله تعالی شخصیت انسان در اشعار سیمین بهبهانی بر پایه نظریه اریک فروم که توسط زهرا قنبر علی باغنی و شهین اوجاق‌علی‌زاده در سال (۱۳۹۳) نوشته شده است. همچنین مقاله «تحلیل نشانه‌های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک از دیدگاه اریک فروم» که توسط حسین زری‌فام در سال (۱۳۹۵) نوشته شده است و در آن نشانه‌های خیر و شر در زندگی و شخصیت فریدون و ضحاک مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. چهارچوب نظری

مسئله رشد و تباهی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین نمودهای زندگی هر انسان می‌تواند باشد. طبیعی است که هر انسانی می‌تواند با جهت‌یابی دقیق و درست به‌سوی مقصدی معین و راستین حرکت کند و به تعالی برسد و یا اینکه بدون جهت و مقصد پای در مسیری بگذارد که در آن هر آرمانی برایش بی‌محتوا و گنگ و نامفهوم باشد و سرانجام به ناکجاآبادی برسد که هویت و شخصیت انسانی خود را به فراموشی بسپارد. مسئله اساسی این تحقیق، روشن کردن و بیان علت‌ها و شاخصه‌های اصلی نمودها و نشانه‌های تباهی و تعالی در اشعار نصرت رحمانی است. اریک فروم معتقد است که یافتن تعریف دقیق و درست و مناسبی برای آدمی بسیار دشوار است.

همچنین او عقیده دارد که «انسان‌ها مانند سایر حیوانات، بدون رضایت یا ارادت خودشان به دنیا آمده و باز بدون رضایت یا اراده خودشان از دنیا می‌روند؛ اما برخلاف حیوانات، انسان‌ها به‌وسیله نیاز به تعالی که به‌صورت میل به فراتر رفتن از وجود منفعل و تصادفی و رسیدن به قلمرو هدفمندی و آزادی تعریف می‌شود، حرکت می‌کنند. درست به همان صورتی که می‌توان ارتباط از طریق روش‌های ثمربخش یا بی‌ثمر دنبال کرد، تعالی را نیز می‌توان از طریق روش‌های مثبت یا منفی جست‌وجو نمود. افراد می‌توانند ماهیت منفعل خود را با آفریدن زندگی یا نابود کردن آن تعالی بخشند. آفریدن، یعنی فعال‌بودن و مراقبت‌کردن از آنچه آفریده شده است؛ اما انسان‌ها می‌توانند زندگی را با نابود کردن آن متعالی سازند و به این طریق از قربانیان به هلاکت رسیده خودشان فراتر بروند» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

از نظر فروم، انسان می‌تواند بکوشد از شر آنچه او را انسان می‌سازد و درعین حال شکنجه‌اش می‌دهد، خلاص شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عواملی که این حس را در وجود انسان‌ها زنده می‌کند و شعله‌ور می‌سازد، اندیشه و خرد و عقلانیت و عشق است. این‌ها محورهای هستند که می‌توانند باعث تعالی و ایجاد یک گفتمان اخلاق‌مداران و اندیشه‌مند شوند و درعین حال دشواری‌هایی برای زندگی انسان ایجاد کنند.

۲. اریک فروم و نظریه تعالی و تباهی

اریک (اریش) فروم (۱۹۸۰-۱۹۰۰) روانکاو، جامعه‌شناس آمریکایی-آلمانی تبار، روان‌شناس اجتماعی بلندآوازه مکتب فرانکفورت و همچنین یک سوسیال‌دموکرات و از برجسته‌ترین فیلسوفان مکتب اومانیسم است. «اریک فروم در شهر فرانکفورت آلمان به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دانشگاه‌های هیلدبرگ و مونیخ و انستیتو روانکاوی برلین ادامه داد. بعد از ظهور نازیسم در آلمان، به ژنو رفت و سرانجام در سال ۱۹۳۴ به آمریکا مهاجرت کرد و تابعیت این کشور را پذیرفت و در دانشگاه کلمبیای نیویورک مشغول به فعالیت شد، سپس به مکزیک رفت و در آنجا کرسی روانکاوی را تأسیس کرد. وی در انتهای عمر خویش به کشور سوئیس بازگشت و در سال ۱۹۸۰ درگذشت» (فروم، ۱۳۶۳: ۳). برخی از آثار برجسته فروم عبارت‌اند از: گریز از آزادی - روانکاوی و دین - جامعه سالم - دل آدمی و ماجرای خیر و شر - هنر عشق ورزیدن - زن بودیسم و روانکاوی - فراسوی زنجیرهای پندار.

فروم اعتقاد دارد که «نوزاد از زمان تولد، به شکلی ناخودآگاه با مادر درگیر می‌شود یعنی از جهتی میل دارد پس از تولد و رهایی از بطن مادر که مانند زندانی او را از جهان بیرونی جدا و محدود می‌کرد، آزادی کامل را به دست آورد و به‌دنبال تجربیات جدید حرکت کند، استقلال شخصیت خود را حفظ کند و اصطلاحاً روی پای خود بایستد» (فروم، ۱۳۸۷: ۱۱۷). فروم برای مبحث رشد سه مؤلفه عشق به زندگی - عشق به انسان و استقلال از مادر را مطرح می‌کند و در مقابل «سه پدیدار را که اساس شرورانه‌ترین و خطرناک‌ترین صور جهت‌گیری انسان هستند؛ بدین ترتیب، متمایز ساخته است: عشق به مرگ، خودشیفتگی و خیم و تثبیت هم‌بودگی زناگونه (مادر مثالی). زمانی که این سه جهت‌گیری با هم بیامیزند نشانه‌های تباهی را به وجود می‌آورند که آدمی را وامی‌دارد به خاطر نفس تخریب، نابود کند و به‌خاطر نفس نفرت، نفرت ورزد» (همان: ۱۵) در این پژوهش موارد زیر باتوجه به نظریه اریک فروم مورد بررسی و توجه قرار گرفته است.

الف: نمودهای تعالی: الف: عشق ب: هویت/جامعه/طبیعت ج: ارتباط و رابطه همزیست؛

ب: نمودهای تباهی: الف: مرگ‌پرستی ب: بیگانگی و کناره‌گیری از (خود، جامعه)؛

ج: خودشیفتگی؛ د: ویرانگری و انتقام.

۲.۱. نمودهای تعالی

عشق: یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های رشد و تعالی، عشق است که می‌تواند مفاهیم بسیار گسترده‌ای اعم از عشق به زندگی، اجتماع، خانواده، معشوق ... را دربر گیرد. اریک فروم عشق را نوعی نیاز روان‌شناختی می‌داند. همچنین از دیدگاه او عشق می‌تواند پیونددهنده انسان، به آنچه مطلوب است، باشد. نصرت رحمانی هرگاه که از عشق سخن رانده‌ست محدود به همان گستره تجربیات خود اوست. او هرگز به دنبال عشق‌های اساطیری نیست، به دنبال بیان آن‌ها و ابرازشان نیز نمی‌رود. او در همین حیطه‌ای که زندگی می‌کند، گاه عشق را می‌ستاید و گاه نیز آن را هدیه‌ای از طرف شیطان می‌داند؛ اما آنچه روشن و مشخص است، آن را بهانه‌ای برای زیستن و زیستن و زیستن می‌داند:

بیا و با گل‌های مسموم بوسه‌هایت باز بپاش عطر نفس در پرند لب‌هایم

بگیر از عرق پیکرت عصاره شعر که جای خون بدود در عروق شب‌هایم (رحمانی ۱۳۸۹: ۱۳۶).

شاید که عشق، هدیه ابلیس است اندوه اگر سزای وفا باشد

شاید اگر شکوفه نومیدی است شاید که مرگ هستی ما باشد (همان: ۱۷۵).

گاهی نصرت به عشق نگاهی انتزاعی دارد و آن را جوهر زیبایی می‌بیند که در خاطره‌ها جاری است: عشق در پنجره‌هاست/ در شکاف پلک کرکره‌هاست/ دست‌های خونین پنجره را می‌بندد .../ سخن از عشق مگو / جام‌ها را پرکن/ عشق یادگاری است که در خاطره‌هاست / مرگ تک نقطه پایان سخن است/ و عشق جوهر زیباییست (همان: ۳۶۱).

اریک فروم می‌گوید: «اینکه می‌گویند عشق به خود مغایر عشق به دیگران است سفسطه‌ای بیش نیست همیشه کسانی که دیگران را دوست دارند نوعی عشق به خود نیز در وجودشان هست. یک عشق اصیل، بیانی از باروری است و دلسوزی و احترام. عشق کوشش فعال برای بسط خوشبختی معشوق است که از استعدادها برای عشق‌ورزیدن سرچشمه می‌گیرد» (فروم، ۱۳۶۶: ۷۸).

فلفل از بوسه‌های تو می‌روید/ شعر از لبان من/ قانون عشق چنین است (رحمانی، ۱۳۸۹: ۶۱۰).

گاهی نیز نصرت عشق را کلیدی طلایی می‌داند که هرگز اسیر قفل مرگ نمی‌گردد: آینه دار / وقتی که عطر شعرهای پرشمیم / در سایبان گوش تو پیچید / روح من، این‌گونه گسیخته، این از تبار درد/ در هرم شعله‌ی نفست، سوخت/ آموخت: عشق این کلید طلایی/ در قفل مرگ نمی‌گردد (همان: ۶۱۷).

رحمانی گاهی عشق را معجزه می‌داند. معجزه‌ای که می‌تواند پایه و اساس رشد و حرکت به‌سوی تقویت قوای روحی گردد: دیری نرفت و رفت / در انفجار معجزه‌ی عشق / رنگین‌کمان شعر در افق روحمان دمید (همان: ۶۴۴).

هنگام بدرقه‌ی عشق/ پیراهنی چندان سفید به تن کن / که گویی برهنه‌ای (همان: ۶۲۷).

هویت: برداشت اریک فروم از هویت و ماهیت انسان خوش‌بینانه است. او تأکید بسیاری بر تأثیر نیروهای تاریخی و فرهنگی در شکل‌دادن شخصیت‌ها دارد. هم‌چنین به نظر او «در شکل‌دادن به شخصیت نقش برجسته‌ای از آن فرهنگ است و برای اینکه جامعه کارکرد مطلوبی داشته باشد ناگزیر باید شخصیت‌ها یا منش‌های همه مردم شکل داده شود تا نیازهای جامعه برآورده شود...» (کریمی، ۱۳۷۷: ۱۱۶).

در شعر نصرت رحمانی بحث هویت اشکال متفاوتی دارد. او با زبان مخصوص و فرم خاص خود سخن می‌گوید شخصیت‌های اشعار او باورهای نهادینه‌شده خودش هستند که در کلمات و ترکیب‌های زیبا گنجانده شده‌اند گاهی خواسته‌های خود را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

می‌خواستم که تار شوم نغمه سر کنم	با زخمه روبروی شدم پشت پرده‌ها
می‌خواستم که حلقه شوم در دست دختری	افسوس! طوق رنج شدم پای برده‌ها
می‌خواستم ترانه شوم در گلوی چنگ	درهم فشرده ناله شدم لای چنگ‌ها
می‌خواستم که بوسه شوم بر لب کسی	پایم فرونشست به مرداب ننگ‌ها (رحمانی، ۱۳۸۹: ۸۷).

نصرت رحمانی شاعری است که هیچ‌گاه نمی‌خواهد دیگران را متهم کند، بلکه بیشتر هویت خود را زیر سؤال می‌برد و اتهام اولیه را به خودش می‌زند. درواقع، او بر آن است که بگوید اولین گام ساخت و رشد یک جامعه در خودسازی است و نصرت شاعری است که در ابتدا می‌خواهد مقدمات رشد خود را مهیا کند:

بدرود با تو باد شعر ای خدای من	بدرود با تو باد خدایی که سال‌هاست
کافر شدم قیود تو درهم‌شکسته‌ام	بدرود با تو باد نخواهم دگر شنید
او را نه طاقت از لب زنگار بسته‌ام	کافرتر از من هم کسی نیست، باز کن
دروازه‌های دوزخ خود را خدای من	زان پیش‌تر که دعوی پیغمبری کنم... (همان: ۱۱۷-۱۱۶)

بنابراین می‌توان اذعان کرد که نصرت شاعری است که اگرچه موج ناامیدی و سیاهی در شعرش بسیار برجسته‌تر و هویداتر از مقوله‌های روشنی و سپیدی است اما با توانایی خاص وجهه‌ای از انسانیت و شخصیت را ارائه می‌دهد که کم‌تر سخنوری ارائه کرده است. درواقع، این فن خاص وی است که در بیان اندیشه‌هایش از آن بهره جسته است. او در بسیاری از شعرهایش خود را به‌جای دیگران می‌گذارد و از زبان آن‌ها سخن می‌گوید:

در من منی نبود که من باشم / خویشم ز خویش، سخت جدایی داشت / بر خویشم آفتاب نمی‌تابید / از چنگ سایه نیز رهایی داشت (همان: ۱۹۲)

لیلی / من آبروی عاشقان جهانم / هشدار ... تا به خاک نریزی / من پاسدار حرمت دردم / چشمت خراج می‌طلبید آنک خراج (همان: ۵۶۵)

ارتباط: یکی از نیازهای اساسی هر انسانی ارتباط باهم نوع است اینکه انسانی دوست دارد؛ با اطرافیان خود رابطه‌ای داشته باشد یعنی اینکه نوعی امید در وجودش زنده است و آن را به‌سوی رشد و آگاهی حرکت می‌دهد این نیاز باعث می‌شود که نوعی مسئولیت، احترام و تفاهم متقابل ایجاد شود. «اریک فروم بر این باور بود که صفت‌های منشی، زیربنای همه رفتارها و ارتباطات و نیروهای قدرتمندی هستند که شخص به‌وسیله آن‌ها خود را به جهان ربط می‌دهد یا توجیه می‌کند هر تیپ یا هر نوع منش، نشان‌دهنده نوع سازگاری و ارتباطی است که فرد با جامعه خود دارد» (شاملو، ۱۳۷۷: ۸۱). برخی از تصاویر شعر نصرت دارای کیفیت عاطفی و ارتباطی بسیار بالایی است:

سپیدی‌ها / سپیدی‌ها / ز چنگال سیاهی‌ها بگیریدم / ز چاک صخره‌ها بر دخمه‌ی سردم فرو تابید ... (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

رحمانی همواره بر اشعارش به دنبال پیدا کردن راه‌های تازه است روابطش را با احساسات زودگذر عوض نمی‌کند. «شعر او شعری است که در جهانی آشفته و تاریک، جویای نور است نوری که به جسم و جان کسانی که شیفته رهایی و آزادی باشند بتابد و سرچشمه‌هایی از عشق واقعی و امیدی راستین را در خاطرشان برانگیزد» (دستغیب، ۱۳۴۶: ۴۴).

ملیحه پنجره بگشای آفتاب دمید نشست چلچله بر شاخ کهنه انجیر

بکار بوسه به صحرای خشک لب‌هایم بیوش و باز کن از کتف بسته‌ام زنجیر

ملیحه دفتر شعر مرا بیار نترس سرود فتح بخوان نعره‌زن، هوار بکن

کنار نسترن پیر راه پنهانی است اگر کسی به در انگشت زد فرار بکن (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

«شعرهای نصرت دستوری و فرمایشی نیست، حسی است که شاعر در لحظه‌ای از تاریخ دارد و بدون آن که شاعر منظور خاصی داشته باشد در جهت ارضای گروهی یا قشری برداشت خودش از سرگشتگی‌های جامعه و زمینه‌های انتظار و تردید آن باز می‌گوید» (نیکویه، ۱۳۷۹: ۱۴۸).

صدای قلب تو، آری / صدای قلب تو پاشید بر در و دیوار / و عطر سوختن اشک و عشق و شرم و شتاب / میان بندبند کهنه‌ی دیوار آجری گم شد (رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۱۶).

ای یار / یادار در پنجاه و هشت سالگی / بادل شوخم چه کرده‌ای / وقتی میان کوچه‌بازار دست تو / سرگرم شیطنتی کودکان بود / یادار ... یار ... یار / با دل شوخم چه کرده‌ای / که پیر شد، میان میکده یخ بست (همان: ۶۹۹).

۲.۲. نمودهای تباهی

مرگ پرستی: اریک فروم اعتقاد دارد: «شخصی که دارای جهت‌گیری مرگ‌پرستی است به‌وسیله هر آنچه زنده نیست و هر آنچه مرده است، جسد، تباهی و زوال، مدفوع و کثافت، مجذوب و مسحور می‌گردد، ویژگی وی گرایش او به زور است. در اساطیر و شعر، مفتون غارها و ژرفای اقیانوس‌ها است، یا به‌صورت شخص نابینا نمایان می‌شود» (فروم، ۱۳۸۷).

۳۶-۴۰). نصرت رحمانی شاعری است که گویا با مرگ، زندگی می‌کند. پوچی و بیهودگی جزئی از اندیشه اوست. وحشت در ناشناخته و اضطراب‌ها روحش را به‌طور مداوم مثل خوره‌ای می‌خورد:

تابوت من کجاست که در انتظار مرگ در این کویر شب زده و تنها غنوده ام

ای مرگ سر گذار دمی روی شانهم شعری برای آمدنت من سروده‌ام (رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۰)

«او از جمله شاعرانی است که چون نمی‌تواند جهان را شاعرانه، زیبا و آراسته ببیند خود را در سیاهی و تباهی آن غرق می‌کند تا با نابودی خود، پوچی زندگی در چنین زمانه‌ای را گواهی کرده باشد» (آشوری، ۱۳۵۰: ۳). از جمله در اشعار زیر این‌گونه به این موضوع اشاره می‌کند:

نصرت چه می‌کنی سر این پرتگاه ژرف با پای خویش تن به دل خاک می‌کشی

گم‌گشته‌ای به پهنه تاریک زندگی نصرت شنیده‌ام که تو تریاک می‌کشی

نصرت! تو شمع روشن یک خانواده‌ای این است کیست در ره بادت نشانده است

پرهیز کن ز قافله‌سالار راه مرگ چون چشم‌بسته بر سر چاهت کشانده است (رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۸)

«او به خود رحم نمی‌کند تا به زمانه خود رحم نکرده باشد. او در فکر نجات خود نیست تا چیزی را با خود نجات نداده باشد. به همین دلیل در شعر او نابودی بسیار نزدیک است» (آشوری، ۱۳۵۰: ۳). اشعار نصرت رحمانی نوعی تاریکی و مرگ و تابوت و گور را در خوددار است و این بیانگر آن است که اندیشه‌ی وی این‌گونه شکل گرفته است. او می‌گوید: «بر من رواست که اعتراف کنم رهروی خسته‌جان و جوینده‌ای بی‌فرجام بیش نبوده‌ام هر بار در هم کوفته، از هم‌پاشیده و پریشان‌تر از پیش از اعماق وجود با دست‌های خالی و خونین بازگشته‌ام و باز از زاویه‌ای دیگر فرو رفته و در گرداب روح سردرگم غوطه‌ور شده‌ام» (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

این نغمه‌ی من نیست ببندید دهان را خواهم به لب چشمه خورشید بمیرم

من شاعر بازو و لب و سینه نبودم خواهم که در این ظلمت جاوید بمیرم (همان: ۷۱)

سیاهی‌ها/ سیاهی‌ها / سیاهی‌ها تنم را لابه‌لای جنگ‌های خویش بفشارید / سیاهی / به مرداب دورویی‌ها بشویدم / درون دخمه خفاش‌ها تابوت من را خاک بسپارید (همان: ۱۰۹). این اشعار که نصرت با بی‌پروایی خاص خود آن را بیان می‌کند سرشار از تلخی و نفرت و اندوه هستند که «عامل اصلی این درد و رنج‌ها معمولاً سوز و گدازها و هجر و حرمان‌های عاشقانه است...» (حسین پورچافی، ۱۳۸۴: ۱۲۹). از نمونه‌های این عاشقانه تلخ این ابیات است:

از ازل تا به ابد همه‌م نابودی ست زنده‌ای نیست در این دشت به‌جز کرکس پیر

استخوان من و تو ریخته در راه وجود خیز و از کاسه سر زود شرابی برگیر... (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

فروم مرگ پرستی را عشق به هر چیز مرده و بی‌جان و پاره‌پاره کردن و گسستن هرگونه پیوند بازندگی می‌داند. به نظر او انسان‌های مرگ پرست ظاهری سرد، خشک، خشن، جامد و بی‌حرکت دارند. در شعر نصرت رحمانی از این دست تصاویر بسیار می‌توان مشاهده کرد گویی این شاعر خود به‌سوی تباهی حرکت می‌کند و مرگ برای او مطلوب است:

... شاید که مرگ هستی ما باش (همان: ۱۷۵)

... خواهم گفت از مرگ دردناک‌تر زندگی ماست ... (همان: ۲۰۱)

گویی نصرت شیفته مرگ است او به‌جای اینکه به زندگی دل‌بسته باشد و به آن امید داشته باشد به مرگ دل می‌بندد و آن را انتظار می‌کشد:

من مردگان را دوست دارم / آن‌ها نمی‌میرند هرگز چون / از هم دگر بیگانه می‌باشند ... (همان: ۳۱۷)

آغاز انهدام چنین است / این‌گونه بود آغاز انقراض سلسله‌ی مردان / یاران وقتی صدای حادثه خوابید / بر سنگ گور من بنویسید / یک جنگجو که نجنگید اما ... شکست خورد (همان: ۵۴۰). بنابراین می‌توان نصرت را از جمله شاعرانی به حساب آورد که رنگ سیاهی و تباهی بیشتر از هر رنگی در زندگی آن‌ها سایه گسترانیده است و خود شاعر نیز تلاشی برای رهایی و جداشدن از این تباهی نمی‌کند. بلکه از بودن در آن احساس رضایت و حتی لذت دارد:

به مرگ دل بسپار / که بازگشتن از این ره، فریب می‌خواهد / امید می‌خواهد ... (همان: ۴۳۷)

یک‌زمان / در یک مکان / با مرگ، میعاد خواهم داشت / کاش / آن زمان و آن مکان / اینجا و اکنون بود (همان: ۶۱۵) و سرانجام اینکه نصرت هستی و زندگی‌اش را تباهی می‌داند و رنگ خورشیدش را سیاه: «... خورشید من سیاهی و فریاد من سکوت / هستی من تباهی و پیروزم شکست» (همان: ۳۹).

بیگانگی از (خود، جامعه و طبیعت) و کناره‌گیری و ناامیدی: بدون تردید یکی از نشانه‌های تباهی، گریز از زندگی اجتماعی و در بیگانگی زیستن و اسیر یاس و ناامیدی شدن است. انسانی که از همه هنجارهای درست و صحیح یک اجتماع دوری می‌کند و انزوا و گوشه‌نشینی را انتخاب می‌کند، ناگزیر بسیاری از خواسته‌های معقول خود را نیز باید به فراموشی بسپارد و رنج و مشقتی را خودخواسته متحمل شود.

فروم در تفسیر از خودبیگانگی انسان منزوی می‌گوید: «اعمال او به‌جای آن‌که در مهارش باشد بر او مسلط است و او خود را مرکز اعمال فردی خویش نمی‌یابد. نیز به‌جای اینکه اعمال طبق خواست او انجام گیرد، او از آن‌ها اطاعت می‌کند. او خود را نظیر همه مردمی می‌یابد که همچون اشیاء درک می‌شوند، با احساس‌ها و خواسته‌های مشترک که در عین حال در همان زمان هیچ‌گونه وابستگی به جهان خارج و ارتباطی با آن ندارد» (فروم، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۰). رحمانی امید و محبت را فریب و سرابی بیش نمی‌داند. او آشنایی و دوستی را برای خود جز زیان و ضرر نمی‌بیند:

فریب بود محبت، سراب بود امید/ در این سراب و فریب آه ... جان هدر کردم / بسی فسانه یک زن شبی حکایت اوست
/ در این حکایت و افسانه هم ضرر کردم (رحمانی، ۱۳۸۹: ۲۷).

نصرت ازجمله شاعرانی بود که «تلخ زیسته و تلخ گفته و هرگز در برج عاج ننشسته. کم‌بهاترین و غیر شاعرانه‌ترین جلوه‌ها از دالان حساس ذهن او می‌گذرند و در شعر می‌نشینند» (آتشی، ۱۳۵۰: ۴). نه کس با من نه من با کس سرباری / نه مهتابی نه دلداری / و من تنهای تنها، دور از هر آشنا بودم / سرودی تلخ را بر سنگ لب‌ها سخت می‌سودم / نوای ناشناسی نام من را زیر دندان‌های خود بشکست (رحمانی، ۱۳۸۹: ۵۲).

البته در دوره‌ای که نصرت زندگی می‌کرد فضای جامعه کمی دچار التهاب بود و اکثر شاعران به‌نوعی تحت‌الشعاع مسائلی چون یاس و ناامیدی، مرگان‌دیشی بودند. صدای نصرت رحمانی هم «در همین مایه‌ها و حال و هواهاست و شاید هم او بر فروغ فرخزاد در این نوع شعرها حق تقدم داشته باشد. مسائل اصلی شعر این دوره مسئله مرگ و یاس و ناامیدی عجیبی است که در شعر حاکم است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۵۹).

چه شب‌ها رفت و من ماندم به امید / که شاید آشنایی آید از دور / ولی هرروز تنهاتر، به افسوس / نهادم آرزو را در دل گور (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۰۶).

همرهم بیهوده می‌گردی به دنبال بهشت آرزوی مرده‌ای در سینه‌ات پر می‌زند

گر به کوه قاف هم پا را نهی بینی دریغ بال از اندوه خود سیمرغ بر سر می‌زند (همان: ۱۸۹)

نصرت حتی عشق را افسانه بیهوده‌ای می‌داند که پیوستن به آن بیچارگی به بار می‌آورد:

عشق افسانه‌ی بیهوده گمراهان است لب به این باده می‌آلایی که بیچاره شوی

خیمه بردار از این پهنه که در جنگ زمان شهره شهر شوی، شاعر آواره شوی (همان: ۱۹۵)

بی‌قلب زیستن / آسان‌تر است ز بی‌زخم زیستن / قرنی که قلب هر انسان / چندین هزار بار کوچک‌تر است / از زخم‌های خرمن و رنجی که می‌شکند (همان: ۴۶۸).

خودشیفتگی: خودشیفتگی می‌تواند نوعی اختلال روانی را به دنبال داشته باشد و عواملی مانند ترس، روان‌پریشی، حسد، اضطراب ... را ایجاد کند. «افراد مبتلا به اختلال خودشیفته با احساس عمیق اهمیت شخصی، احساسات خودبزرگ‌بینی و به‌نوعی بی‌نظیربودن شخصی هستند» (سادوک، ۱۳۸۸: ۴۹۵). این اختلال می‌تواند نوعی خیال‌پردازی، قضاوت درباره دیگران، انتقاد، بی‌تفاوتی ... ایجاد کند.

به نظر فروم خودشیفتگی فردی و اجتماعی می‌تواند هم از نمودهای تعالی و هم تباهی باشد، او می‌گوید: «هرچند که جنین به خود و مادرش عشق می‌ورزد و این تعلق خاطر اسباب زندگی وی را فراهم می‌آورد ولی درنهایت در دست شر

و مرگ به ابزار کشتار و کاهش نیروهای معنوی تبدیل می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که خودشیفتگی هم برای بقا ضروری است و هم تهدیدی برای آن به حساب می‌آید» (فروم، ۱۳۸۷: ۸۴). نصرت رحمانی درباره خودش می‌گوید:

نصرت تو شمع روشن یک خانواده‌ای (رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۸).

با این همه هنر تو فراموش گشته‌ای (همان: ۴۹)

بنابراین باید گفت که «تغییری که از هجوم نیروهای دسته‌جمعی در اخلاق انسان حاصل می‌شود شگفت‌انگیز است یک شخص مهربان و معقول ممکن است مبدل به یک جانور درنده شود در حقیقت یک مرض روحی کافی است تا قدرتی را به وجود آورد که دفع آن با وسایل معقول ممکن نباشد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۴).

آتشی بودم و سوزاندم و بر باد شدم تیشه گردیدم و تاج سر فرهاد شدم

سینه‌ام گشته بهشتی ز گل وحشی عشق ای خداوند به خشم آی که شداد شدم (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

گویا که نصرت رحمانی نیز به گونه‌ای درگیر این خویش‌ننگری و خودشیفتگی است. «شعر نصرت چیزی می‌ماند شبیه شیفتگی و خویش‌ننگری که او به تنهایی انجام می‌دهد شاعر در آینه اشعارش خود را می‌نگرد و درون و بیرونش را کشف می‌کند» (رضازاده، ۱۳۶۹: ۳).

گویی گل مرا / دستی غریبی سرشته است / و اندیشه مرا / یغماگری در شاهراه باد نشانده است / و غمگانه‌ترین سرنوشت را دستانی آشنا / بر کتیبه روحم / به خطی غریب نبشته است (رحمانی، ۱۳۸۹: ۵۴۴).

اگرچه در نظریه اریک فروم خودشیفتگی دارای دو بُعد فردی و اجتماعی است و هر دو نوع قدرت آن را دارند که انسان و اجتماع را به سوی تباهی و نابودی سوق دهند، اما در بررسی اشعار نصرت رحمانی می‌بینیم که وی بیشتر تحت تأثیر خودشیفتگی فردی است و کمتر تحت شرایط خودشیفتگی اجتماعی قرار گرفته است:

آنک منم / فرزند قرن‌های پیاپی / و غارهای گم‌شده در اعصار / از یاد برده موطن خود را / از ذهن خود زد و ده قرن آهن و خون را ... (همان: ۵۴۹)

به هر شکل به عقیده فروم «در شرایطی که انسان از طریق توانمندی‌هایش با جهان عینی ارتباط برقرار می‌کند، جهان خارج برای او واقعی می‌شود؛ درواقع، فقط عشق است که انسان را چنان می‌سازد که حقیقتاً به واقعیت جهان عینی خارج از خودش باور بیاورد» (فروم، ۱۳۸۶: ۵۲).

من شاعرم / از کاه کوه بنا می‌کنم / از ناله نعره‌ها / و افسانه‌ها ز هیچ از این دست... (رحمانی، ۱۳۸۹: ۶۰۹).

ویرانگری و خشونت: یکی دیگر از نشانه‌های تباهی به عقیده فروم خشونت است. او خشونت را به گونه‌های مختلفی چون خشونت نمایی، واکنشی، واکنشی انتقام‌جویانه و جبرانی تقسیم می‌کند و برای هر کدام تعاریف و نمودهای بیان

می‌دارد. مثلاً هدف خشونت نمایشی تخریب نیست بلکه بیشتر اعاده حیثیت است. به نظر او خشونت واکنشی نیز «خشونتی است که برای دفاع از زندگی، آزادی و حیثیت به کار می‌رود...» (فروم، ۱۳۷۸: ۱۷).

در شعر نصرت رحمانی خشونت و واژگانی که عطر و بوی ویرانی داشته باشند به‌وفور قابل‌رؤیت هستند. کلماتی مانند جنگ، شکست، خون، زنجیر، چاقو، اسارت، تباهی، جنون، سیاهی و فریاد ... او برخلاف بسیاری از شاعران معاصر خود که آرام‌آرام تصاویر و فضاهای خشونت‌آمیز ایجاد می‌کردند، با حرکت‌های مستقیم و با سرعت در به‌وجود آوردن فضاهای تلخ و تاریک گام برمی‌دارد.

در ظلمت فشرده یک شام وهم ناک یک قطره خون ز حنجره مرغ شب چکید

خاری برست بر سر بی‌راهی کویر شعری به آسیاب دو دندان من لهید

در نعره‌های خامشی و مرگ نعره‌ها تیغ سکوت، درخت لبان امید را

اشکی فتاد و شمع فرو خفت و ماه مرد گفتار خورد لاشه مردی شهید را (رحمانی، ۱۳۸۹: ۳۳)

اصولاً افکار ویرانگرانه و توأم با خشونت نمی‌تواند مبنای منطقی و عقلی چندانی داشته باشد. غالباً این افکار می‌تواند نتایج بسیار فاجعه‌بار و دهشتناکی به‌همراه داشته باشد.

سیاهی‌ها، سیاهی‌ها/ سیاهی‌ها تنم را لابه‌لای جنگ‌های خویش بفشارید / سیاهی‌ها به مرداب دورویی‌ها بشویدم / درون دخمه خفاش‌ها تابوت من را خاک بسپارید (همان: ۱۰۹)

نصرت رحمانی «نماینده آن نسل عصیانگری است که مزه شکست را چشیده و اما این شکست را نپذیرفته است. او در جهانی زیست می‌کند که ارزش‌ها مدام فرومی‌ریزند و روزه‌های امید یکایک بسته می‌شود و راه‌ها به هدفی نمی‌رسد. نگاه شاعر به درون و به برون از وحشت و دلهره سرشار می‌شود، پس ناچار به خلوت‌خانه خیال می‌رود. گاه عصیان او عصیان منفی است و او در گردابی دست‌وپا می‌زند که روزه‌روز ژرف‌تر و بی‌جان‌تر و سیاه‌تر می‌شود» (نیکویه، ۱۳۷۹: ۱۳۳). نمونه این احساس مخرب را در اشعار زیر می‌توان مشاهده کرد:

باد دندان به لب‌تشنه صحرا می‌کوفت گل خورشید به چنگال جفا پر می‌شد

روز می‌رفت به زیر پر شب دود می‌شد لب گفتار به خون شهدا تر می‌شد

دارها سر همه خم کرده ز خجلت در پیش بوی خون با مه صحرا به هم آمیخته بود

کرکسان جنگ سر طعمه خود می‌کردند گرچه در هر قدمی چند سری ریخته بود (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

رحمانی «ذهنی پرخاشگر، انتقام‌جو پر انگیزاننده دارد و این از خصائص اوست. شعر او لبالب از تلخی است. یک تلخی گزنده و طاعون‌زده. لبریز از تب‌وتاب و فوران است. نفرت و خشونت در شعر رحمانی ریشه‌دار و بسیار عمیق است» (نیکویه، ۱۳۷۹: ۱۵۸-۱۵۷).

گور زاری است زمین و زمان / پیر و خنگ و کر و کور / در پس سنگر دندان‌ها دیگر سخنی نیست که نیست / دیرگاهی است که از هر حلقی زنجیری روییده است / و زبان‌ها در کام / فاسد و گندیده است / لب اگر بازکنیم زهر و خون می‌ریزد (رحمانی، ۱۳۸۹: ۲۷۲). او زمین را گور زاری کور و کر و پیر می‌بیند و اذعان می‌کند که زبان‌ها در دهان فاسد و تباه‌شده و گندیده شده‌اند و دهان اگر بازکنیم به‌جز چرک و زهر خون نمی‌ریزد.

بدون تردید خشونت و انتقام و حتی ویرانی که نصرت رحمانی از آن‌ها در اشعارش صحبت به میان می‌آورد، نشانه‌های تباهی است که یک انسان ممکن است در طول زندگی خود با آن سروکار داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت: «شعر او از زندانی شدن در فضای زبانی صرفاً روشنفکرانه که بهانه‌ای به‌دست تصویرسازان محفلی می‌دهد، می‌پرهیزد و تنوع در زبان شاعرانه از طریق دهلیزی هزارتوی تصاویر تصادفی و زیبایی‌های مجرد بلکه با حیات تازه بخشیدن به آحاد و عناصری مأنوس در شعر ایجاد می‌کند تا قلمروهای ناشناخته پدیده‌ها و عناصری کاملاً آشنا را در شعر خود نشان دهد» (باباچاهی، ۱۳۶۹: ۲۰ - ۱۸). بیهوده قصه ایست / در زادگاه باد / گل دانه‌های عشق نشانندن / با خون و اشک / بر قلب سوخته آب رساندن / زهدان خاک را (رحمانی، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

دودست خون‌آلود / جاق چشمم را / ز اشک و خون‌تر کرد / او ذهن خاطره را / گرفت و پرپر کرد... (همان: ۳۸۹) و بالاخره اینکه نمی‌توان مقاله‌ای درباره اشعار نصرت رحمانی نوشت و شعر او را در مدح چاقو نیاورد. شاید اگر با چشمی بدبین نگاه کنیم، بتوان علاقه وافر رحمانی به خشونت را بالأخص در این شعر دید. سرآمد گرایش به خشونت در اشعار رحمانی همین شعر است که در ادامه می‌خوانید: در انزوای بسترش آرام، / در گور جیب من / خود را به دست خواب سپرده است، / چاقو، شاید که مرده است. / لب تشنه / سر به چاک گریبان، / و سرد لب / چاقو / با یاد آنچه رفته و برجاست، در غیاب ذهن درهم و مخدوش / چاقو! شاید که مرده است. یا در عمیق خواب، / تصویر خون منعقدی را، / بر تیزی برنده تیغ‌اش، / ترسیم می‌کند، / چاقو! (همان: ۹۲).

۳. تعالی و تباهی در نقاشی معاصر ایران

بررسی مضامین مربوط به تعالی و تباهی در نقاشی معاصر ایران، حاکی از این است که باتوجه به رواج واقع‌گرایی و انعکاس زندگی روزمره هر دو دسته از مضامین مورد نظر اریک فروم در نقاشی معاصر ایران دیده می‌شود. عشق به عنوان مفهومی الهی و عرفانی همواره مورد توجه هنرمندان و نگارگران ایرانی قرار گرفته است. نشانه‌هایی از دنیای فرامادی و عشق حقیقی در آثار نقاشان با زبانی رمزی و اشاره‌ای نشان داده شده است. هنرمند نگارگر ایرانی که خود نه تنها نقاش که عارف نیز بوده است، با پشتوانه غنی ادبیات فارسی نگاره‌های عاشقانه‌ای خلق کرده است که در فضایی بهشتی، شاد و دل‌انگیز یادآور دنیایی حقیقی و سراسر نور و شور و شغف می‌باشد. تصاویر عشاق ایرانی نه فقط با نگاهی سطحی که باتوجه به مفهوم الهی و عرفانی وصال و عشق صورت گرفته است و هنر همچون امری مقدس و متعالی معرفی شده است (درون، ۱۳۹۲: ۱۰). بنابراین در صدر مضامین متعالی مضمون عشق، دوستی، امید و روح زندگی در نقاشی معاصر ایران نمود آشکاری دارد.

در نقاشی معاصر به مؤلفه هویت به عنوان یک ویژگی متعالی توجه شده است. برخی از این مضامین در نقاشی‌های معاصر ایران نتیجه ورود و گسترش هنر مدرن است. مضمون این آثار از دل «زندگی روزمره»، «واقعیت‌های اجتماعی»، «دغدغه‌ها و مشکلات زندگی فردی» و «مسائل روانشناختی انسان‌ها به مثابه افراد جامعه» انتخاب می‌شود (عاشقی قلعه و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۲۸).

به دنبال تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در میانه دهه هفتاد، هنرمندان جوان در پی خواسته‌های اجتماعی و فرهنگی تازه به خلق آثاری پرداختند که در آن‌ها رویکردی انتقادی نسبت به مسائل جامعه داشتند. در چنین عرصه‌ای، موضوع و مضمون آثار به سمت واقع‌گرایی بیشتری پیش رفت و نقاشی واقع‌گرای اجتماعی در هنر ایران دوباره شکل گرفت. اغلب این نقاشی‌ها نشان می‌دهد که سوژه انسانی با تردید و بازاندیشی در باورها و ارزش‌های اجتماعی القاشده به وی و واپس‌زدن آن‌ها از سوژگی خارج و دچار فروپاشی می‌شود. در این آثار، هنرمند با تضعیف گفتمان کنشی از طریق فرایند حذف حضور کنشی سوژه و راهبردهای نشانه‌معناشناختی دیداری از قبیل هنجارگریزی، خودکاری سوژه، سوژه ناآگاه، به حاشیه‌راندگی و تهدید سوژه، جایگاه کنش‌گران گفتمان هنری را تقلیل داده است؛ تا جایی که حضور ناکنش‌گر گفتمانی برجسته و سوژه دچار فروپاشی شده است. همچنین هنرمند با نشان دادن وضعیت فشارهای و عاطفی سوژه در نظام گفتمانی ادراکی حسی از طریق تمهیدات بصری همچون تاریکی، چروکیدگی، زخم‌خوردگی و غیره به نظام گفتمانی شوشی اضطراب و تشویش دست می‌یابد که به تبیین ناکنش‌گری منجر می‌شود (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۱: ۴۹). موارد فوق را می‌توان در زمره مضامین تباهی در نقاشی معاصر ایران به شمار آورد.

نتیجه‌گیری

با بررسی و تحلیل اشعار نصرت رحمانی و مبنا قراردادن نظریه نشانه‌های رشد و تباهی اریک فروم درمی‌یابیم که با توجه به دوران پر آشوب و پرتنش اجتماعی و سیاسی روزگار شاعر، بسیاری از نشانه‌های خشونت و تباهی در این شعرها نمود بیشتری پیدا کرده است و برجستگی بیشتری دارد. همچنین با توجه به این نظریه دریافته‌ایم که نشانه‌های رشد مانند عشق و روابط احساس و عاطفی در سروده‌های این شاعر بسیار کم است. عشق در شعر رحمانی جایگاه چندانی ندارد و گاه بسیار سطحی و عریان بیان می‌شود اما همان‌طور که گفته شد نشانه‌های تباهی به وفور و فراوانی دیده می‌شود. او شاعری است که انگار با شعرهایش به سوی تباهی و فنا حرکت می‌کند و خود شاهدی زنده برای سخنانش است.

نکته حائز اهمیت در شعرهای نصرت رحمانی این است که گویا نصرت خود آگاهانه مسیر تباهی را انتخاب کرده است. یأس و ناامیدی و کناره‌گیری و بیگانگی از اجتماع از ویژگی‌های شعری و شخصی رحمانی است. او مرگ را از زندگی بیشتر دوست دارد. او خود را یک شکست‌خورده می‌بیند و هر لحظه بیم ویرانی را احساس می‌کند. پوچی و بیهودگی جزئی از اندیشه‌ای است که در وجودش شکل گرفته است. ویرانگری و خشونت هسته‌های اصلی اندیشه و شعر نصرت رحمانی می‌باشند و همه این نشانه‌های تباهیت که گاه به خودشیفتگی فردی و بیگانگی از اجتماع نیز منتهی می‌شود.

بیشتر تصاویر و فضاهایی که رحمانی در اشعار خود ایجاد می‌کند انعکاس تجربیات او از اجتماع و زندگی شخصی است. بررسی مضامین موردتوجه هنرمندان در نقاشی معاصر ایران نیز حاکی از تأثیر عمیق بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بر نمود یافتن تعالی و تباهی در این آثار است. لذا مضامینی متعالی چون عشق، دوستی و همدلی و مضامین تباهی چون اندوه، جنگ، مرگ و خشم در نقاشی معاصر ایران به شکلی آشکار دیده می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ:

کتاب‌ها

- حاج سیدجوادى، سیدحسن. (۱۳۸۲). تحقیق در تاریخ ادبیات معاصر ایران. تهران: گروه پژوهشگران ایران.
- حسین پور چافی، علی. (۱۳۸۴). جریان‌های معاصر شعر فارسی. تهران: امیرکبیر.
- رحمانی، نصرت. (۱۳۸۹). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). آشنایی با نقد ادبی. تهران: سخن.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۷). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت. تهران: ویرایش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۳). ادوار شعر فارسی. تهران: توس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). نقد ادبی. تهران: میترا.
- فروم، اریک. (۱۳۶۳). گریز از آزادی. ترجمه: داود حسینی، تهران: گلشایی.
- (۱۳۶۶). هنر عشق ورزیدن. ترجمه: پوری سلطانی، تهران: مروارید.
- (۱۳۸۶). سرشت راستین انسان. ترجمه: فیروز جاوید، تهران: اختران.
- (۱۳۸۷). دل آدمی و ماجرای خیر و شر. ترجمه: گیتی خوشدل، تهران: پلیکان.
- (۱۳۷۸). فروم در کلام خودش. ترجمه: فیروز جاوید، تهران: اختران.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۷). روانشناسی شخصیت. تهران: ویرایش.
- (۱۳۷۹). از نقطه تا خط. رشت: طاعتی.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰). روانشناسی و دین. ترجمه: فئواد روحانی، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات

- آتشى، منوچهر. (۱۳۵۶). نقد و بررسی حریق باد. تهران: روزنامه کیهان، ش ۸۳۵۰، صص ۴-۳.
- آشوری، داریوش. (۱۳۵۰). سیری در سلوک معنوی مهدی اخوان ثالث. تهران: مجله رودکی، ش ۲، صص ۳۹-۳۱.
- باباچاهی، علی. (۱۳۶۹). نصرت رحمانی خیره در آینه امروز. تهران: مجله آدینه، ش ۴۷، صص ۲۶-۱۷.
- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۵۳). نقد کتاب میعاد در لجن، تهران: پیام نوین، دوره دهم، ش ۹، صص ۳۶-۲۷.
- رضازاده، مهدی. (۱۳۶۹). پرسه در اشعار نصرت رحمانی. رشت: کادح، ش ۳۲، ص ۴.

عاشقی قلعه، لیلا؛ عزیزاده خیاط، ناصر و مشفق، آرش. (۱۴۰۱). «شکاف مفاهیم و ارزش‌های در رمان آن مادران این دختران و نقاشی‌های معاصر ایران». مطالعات هنر اسلامی، دوره ۱۹، شماره ۴۷، ۳۲۸-۳۵۰.

قاسمی، ویدا؛ شعیری، حمیدرضا و ضیایی، مجید. (۱۴۰۱). «از کنشگری تاناکنش‌گری: تحلیل نشانه‌معناشناختی فرایند فروپاشی سوژه در آثار نقاشی واقع‌گرای ایران معاصر در دو دهه اخیر». کیمیای هنری، دوره ۱۱، شماره ۴، ۶۵-۴۹.

پایان‌نامه‌ها

درون، سارا. (۱۳۹۲). «تجلی نقش عشق در آثار تجسمی ایران (نقاشی) از دوره ایلخانی تاکنون». پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران، دانشکده هنر و معماری، تهران.

